

بررسی و مقایسه ساختار زبانی چند اثر متثور عرفانی با محوریت کنوزالحکمه

یدالله بهمنی مطلق*

محمد خدادادی**

چکیده

در این مقاله تلاش می‌شود با نگاهی به ویژگی‌های شاخص نثر کنوزالحکمه، آخرین اثر احمد جام، و دیگر آثار برجسته صوفیه قبل و بعد از آن، از قبیل کشف‌المحجوب، اسرارالتوحید، مرصادالعباد، و مصباح‌الهدایه و مقایسه آن‌ها، جایگاه نثر کنوزالحکمه معلوم و سطح کلی زبان صوفیان معروف روشن شود. اغلب صوفیه از زبانی ساده، که در دوران سامانیان کاربرد داشت و نهایتاً تا قرن ششم مرسوم بود، استفاده می‌کردند. هدف عمده آنان بیان اندیشه به زبانی ساده و تأثیرگذار بوده است، اما از سبک رایج روزگار خود نیز بی‌تأثیر نمانده‌اند. کلیت زبان این آثار، از نظر ساده‌گویی و دیگر ویژگی‌ها، قرابت تنگاتنگی با نثر کهن دارد و نشان می‌دهد زبان آن‌ها در ادوار گوناگون دست‌خوش دگرگونی برجسته و آشکاری نشده، بلکه سیر تحول و نوگرایی در زبان آن‌ها نسبتاً آرام و کند صورت گرفته است. بیش‌تر تفاوت‌ها به واژگان خاص، تأثیر لهجه محلی، و ذوق نویسندگی نویسندگان مربوط است. برخی از این آثار، به‌ویژه قسمت‌هایی از مرصادالعباد، به‌دلیل ذوق شاعری نویسنده، رنگ شعر به خود گرفته و از فنون ادبی و احساسات و عواطف شاعرانه بهره‌مند شده است. شیوه به‌پایان‌رساندن ابواب و آمیختگی ایجاز و اطناب در کنوزالحکمه سبک آن را از دیگر آثار مورد مطالعه متمایز کرده است.

* استادیار زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه تربیت دبیر شهید رجایی (نویسنده مسئول) y_bahmani43m@yahoo.com

** کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد همدان

تاریخ دریافت: ۱۳۹۰/۸/۱۴، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۱/۳/۶

کلیدواژه‌ها: زبان صوفیه، کنوزالحکمه، کشف‌المحجوب، اسرارالتوحید،
مرصادالعباد، مصباح‌الهدایه.

۱. مقدمه

بی‌گمان هر طبقه‌ای از طبقات جامعه زبان و سبک بیان خاص خود را دارند که طبقه آن‌ها را از سایر طبقات متمایز می‌کند؛ چنان‌که علما، ادبا، طبیبان، مورخان، و بازاریان هر کدام سبک بیانی خاص خود را دارند. صوفیه نیز از این ویژگی برکنار نمانده‌اند. آنان با توجه به نوع تفکر و اندیشه، علاوه بر این که اصطلاحات خاص خود را دارند، در بیان اندیشه نیز از لحن و شیوه‌ای خاص استفاده می‌کنند. در این مقاله تلاش می‌کنیم از حوزه زبانی به مقایسه و تحلیل سبک نثر چند عارف برجسته زبان فارسی بپردازیم و وجوه اشتراک یا افتراق آن‌ها را بررسی و مطالعه کنیم.

صوفیه عموماً در حوزه زبان، از بیانی ساده و روان با واژگانی کهن، که بیش‌تر تا قرن ششم هجری کاربرد داشته، با درصداً بالایی از واژه‌های عربی بهره می‌گیرند. جمله‌هایشان غالباً کوتاه است و از هر دو گونه ایجاز (حذف و قصر) در کلام خود بهره می‌برند. کوتاهی جملات یکی دیگر از راه‌های ساده‌نویسی است؛ زیرا هر قدر جملات کوتاه‌تر باشد یافتن رابطه نهاد و گزاره ساده‌تر و در نتیجه درک مطلب آسان‌تر خواهد بود.

احمد جام از چهره‌های متشرعی است که به نثری ساده و عاری از تکلف گرایش داشته است (حسینی مؤخر، ۱۳۸۳: ۹۵). با وجود لحن قاطع، محکم، و واعظانه، سادگی بیانش خواننده را مجذوب می‌کند. هر چند آثارش از کلمات مسجع و آهنگین خواجه عبدالله انصاری خالی است، قدرت تأثیرش از سخن وی کم‌تر نیست (زرین‌کوب، ۱۳۶۹: ۸۳). «از فضل فروشی و توسل به پیرایه‌های بارد مستعار گریزان و از مبالغه و گزافه‌کاری سخت به دور است» (فاضل، ۱۳۷۳: ۳۵۷).

در باب پیشینه تحقیق می‌توان از سبک‌شناسی نثرهای صوفیانه، «بررسی سیر تحول نثر شاعرانه متصوفه تا پایان قرن هفتم»، فن نثر در ادب پارسی، سبک‌شناسی، زبان عرفان و هم‌چنین مقدمه آثار مورد مطالعه نام برد.

در این مقاله نخست به اختصار هریک از آثار مورد مطالعه، به ترتیب زمانی (به استثنای کنوزالحکمه که مبناست) معرفی و ویژگی‌های خاص و برجسته سبکی آن‌ها آورده می‌شود؛ سپس چند محور عمده از خصایص زبانی صوفیه که می‌تواند تا حدودی وجوه مشترک

زبان آن‌ها را نشان دهد، شامل کنوزالحکمه، کشف‌المحجوب، اسرارالتوحید، مرصادالعباد، و مصباح‌الهدایه بررسی خواهد شد. گفتنی است به دلیل طولانی بودن نام کتاب‌ها در بخش مقایسه، در ارجاع به جزء اول آن‌ها بسنده شده است.

۲. معرفی آثار مورد مطالعه و بیان نکات برجسته سبکی آن‌ها

۱.۲ کنوزالحکمه

این کتاب آخرین اثر شیخ احمد جام (۴۴۰-۵۳۶ق) و آینه‌ای صادق از نهایی‌ترین اندیشه‌های عرفانی و دریافت‌های صوفیانه اوست. موضوعات این کتاب متنوع، ولی نثر و اسلوب نگارش آن در سراسر کتاب عموماً یکسان و هموار است (جام نامقی، ۱۳۸۷: سی و نه).

کنوزالحکمه نمونه‌ای روشن از شیوه مجلس‌گویی صوفیانه است. شیخ در اول هر باب و آغاز کلام، سخن را، همانند قصاید کامل، با این جمله آغاز می‌کند: «اول با سر سخن آیم» (همان: ۷). این جمله در آغاز ابواب در حکم مطلع و در وسط در حکم تجدید مطلع است تا نویسنده از هدف اصلی دور نشود و سخن به درازا نکشد.

– «اما اکنون با سر سخن آمیدیم» (همان: ۱۶).

– «آمدیم به سر سخن که ...» (همان: ۶، ۲۰، ۴۷، ۷۸، ۸۰، ۸۱، ۱۳۵، و ۱۶۵).

و در پایان اغلب ابواب، سخن را به دعا ختم می‌کند که یادآور تأیید و شریطه در پایان قصاید است.

– «الهی تو ما را از نافرمانی نگاه دار و در توفیق بر ما گشاده دار ...» (همان: ۳۸، ۶۹، و ۷۷).

در کلام احمد جام ایجاز و اطناب در کنار هم و توأمان در یک عبارت به کار رفته است. جملات کوتاه به صورت جریانی طبیعی استمرار می‌یابند. این جملات کوتاه غالباً به کمک پیوند هم‌پایگی «و»، مجموعه‌ای از خوشه‌های زبانی می‌سازند (بهمنی مطلق و خدادادی، ۱۳۹۰: ۲۲۸) و سرانجام این ایجاز با اطنابی غالباً غیر ممل، پیوند می‌خورد.

– «و هر کجا که هستند، و در هر موقع که هستند، اگر نیک‌اند و اگر بدند، و اگر

تن‌درست‌اند و اگر بیمار، و اگر در زمین‌اند و اگر بر روی آب‌اند و اگر در قعر چاه‌اند، همه

را روزی من دهم، و به لطف و کرم خود می‌پرورانم، و هیچ منت بر ایشان ننهم»

(جام نامقی، ۱۳۸۷: ۲۹، ۹۸، و ۱۶۸). عبارت مذکور، که یادآور نثر دوران سامانی است، از

چند جمله کوتاه با افعالی تکراری درهم تنیده شده و آمیزه‌ای از ایجاز و اطناب را به

نمایش گذاشته است. ویژگی دیگر نثر این کتاب استفاده از شیوه‌های بیانی و کاربرد واژگان در بافتی هنرمندانه است، مانند:

«و این سخن تازیه‌ای است مر دوستان را» (همان: ۲۸) که نمونه‌هایی از این دست را در سرتاسر کتاب می‌توان یافت.

۱.۱.۲ تعابیر و واژگان خاص

– به یک‌تا نان باورنداشتن (همان: ۲۷، ۳۰ و ...)، آدمی‌گری (همان: ۳۴)، انجمن روز مهین (همان: ۳۵)، پس‌روی (همان: ۲)، سخن‌گشاده‌شدن = فهمیدن (همان: ۳)، قدرمند (همان: ۳۴)، کوتاه‌دیدگی (همان: ۹۸)، دیومردمی (همان: ۱۹)، مبرسم (همان: ۲۱)، هوای هرجایی (همان: ۶۰)، مظالم مهین (همان: ۷۳)، خیارزاربانی (همان: ۵۷) و

در کنوزالحکمه و بسیاری از دیگر آثار مورد مطالعه واژگان و ترکیبات بسیار می‌توان یافت که در دیگر آثار مشابه دیده نمی‌شود. در این جا از آن‌ها به واژگان خاص تعبیر شده است.

۲.۱.۲ تأثیر لهجه محلی در کنوزالحکمه

– «این نور دل، و توش معرفت تو، توش آتش دوزخ فرو نشاند» (همان: ۷۸).

– «هم‌چنان داهول است که مرد دهقان کشت کند در میان بیابانی» (همان: ۷ و ۴۵).

– «و تخت و دالوزین ایشان از زر و سیم کردمی» (همان: ۳۶) و

۳.۱.۲ کاربرد ضمیر منفصل مفعولی متأثر از لهجه محلی

– «و هر چه تان دست فرا رسد» (همان: ۲۶)، «من تان شرم مدارید» (همان: ۷۳).

۴.۱.۲ کاربرد دو پیشوند بر سر فعل، یکی «فرا» از مختصات نثر سامانی و دیگری «وا» به احتمال زیاد از آثار لهجه منطقه جام قدیم

– «... یک ذره از آن فرا وا نگرده» (همان: ۲).

۲.۲ کشف‌المحجوب

کشف‌المحجوب، اثر ابوالحسن علی بن عثمان جلابی هجویری غزنوی، از آثار تعلیمی صوفیه و متعلق به دوران نخستین نثر فارسی است که بین سال‌های ۴۶۵ تا ۴۶۹ ق نوشته شده است و نثری متنوع و گوناگون دارد (هجویری، ۱۳۸۶: چهل و یک).

در بخش‌هایی که برای ایضاح موضوع، حکایات بزرگان، یا خاطره‌ای از مؤلف گزارش می‌شود، نثر کتاب ساده و از برترین نمونه‌های نثر قرون چهارم و پنجم است. در بخش معرفی مشایخ، ترجمه هر شخصیتی با عباراتی مسجع و غالباً متناسب با مقام وی آغاز می‌شود و هم‌چنین هر جا بنای سخن بر دریافت ذوقی مؤلف و تأویل و توضیح قولی است، عبارات موزون و مسجع می‌آید. چنان‌که در ذکر امام حسین (ع) می‌نویسد: «از محققان اولیا بود، و قبله اهل بلا، و قتیل دشت کربلا ...» (همان: ۱۰۸). آن‌جا که موضوع طرح و نقد اقوال و آرای مختلف و رد و اثبات بعضی است، به‌ناگزیر نظام سخن، به شیوه اهل منطق، بر ترتیب مقدمات و طی مراتب استدلال و تحصیل نتایج، قرار می‌گیرد و نثر، نثری خشک و علمی است (همان: چهل و دو).

۱.۲.۲ ویژگی‌های سبکی خاص

کاربرد افعال

استفاده از فعل بایستن که امروز کم‌تر به کار می‌رود. «چون به حق - تعالی - اقبال کردی، تو می‌بایی مراقبت امر او را» (همان: ۱۶۰).

جابه‌جایی اجزای جمله (تقدم فعل بر برخی از ارکان جمله) «به حقیقت ولایت سرّی است از اسرار حق» (همان: ۳۵۹).

واژگان نادر عصر

بُزینش: انقطاع (همان: ۳۱۲)، بشولاندن: شوراندن (همان: ۴۲۶)، گردپای: چهارزانو (همان: ۴۹۲)، محاویدن: محوکردن (همان: ۴۴) و ...

واژگان با معنای خاص: معنایی که ظاهراً فقط در این کتاب به کار رفته است. امور: اوامر و فرمان‌ها (همان: ۲۷)، به‌جز آن‌که: به‌خلاف آن‌که (همان: ۶۷)، جان‌داری: حفظ جان (همان: ۴۷۷)، گرفتار: مجذوب (همان: ۲۶۲) و ...

برخی از ویژگی‌های زبانی عصر

پیوند ضمیر با نقش مفعولی یا مضاف‌الیهی به فعل: «چنان‌که خداوند - تعالی - وی را مالی دهد، اگر مراد حفظ مال باشدش غنی بود» (همان: ۳۶).

آوردن صفت عالی بعد از موصوف

«دلیل واضح‌ترین [بر آن‌که فقر مر خلق را نامی است بسزا] آن‌که غنای ما به وجود اسباب بود» (همان: ۳۲).

گرایش‌های ذوقی و ادبی از قبیل سجع و واج‌آرایی

«چون کسی به طریقت آشنا بود، وی را قبا چون عبا بود» (همان: ۶۵).

عطف جمع بر مفرد

آفت و حوادث (همان: ۳۷۶) و گاهی عطف مفرد به جمع: احوال و مقام (همان: ۳۶۶)، معاملات و ادب (همان: ۱۸۴).

کاربرد برخی از حروف اضافه به معانی قدیم

به (= از): مرادتان به انکار تصوف چیست؟ (همان: ۶۰).
که (= از): غنا فاضل‌تر که فقر (همان: ۳۲).

۳.۲ اسرارالتوحید

اسرارالتوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید، زندگی‌نامه ابوسعید ابوالخیر میهنی (۳۵۷-۴۴۰ ق) به قلم محمد بن منور از احفاد اوست. سال تألیف کتاب را ۵۷۴ ق ثبت کرده‌اند. این کتاب به لحاظ تاریخی، عرفانی، و ادبی ارزش بسیاری دارد. در این بین به لحاظ ادبی اهمیت ویژه‌ای دارد (محمد بن منور، ۱۳۶۶: ۱۶۳-۱۷۱).

یکی از ویژگی‌های مهم سبکی *اسرارالتوحید* این است که «در مواردی عین عبارات و سخنان ردوبدل شده میان افراد به همان‌گونه که در اصل بوده است، مکتوب شده است» (همان: ۱۸۲)؛ مانند گفت‌وگوی ابوالحسن خرقانی و ابوسعید، که شفيعی کدکنی آن را از آثار لهجه قومس (ناحیه بسطام و خرقان) دانسته است (همان: ۱۸۳). در این گفت‌وگو از فعل‌هایی مثل هوژیدن = فروگفتن (همان: ۱۳۷ و ۱۴۵)، هوژاردن = فروگذارن (همان: ۱۳۸)، و واژیدن = صحبت کردن (همان: ۱۳۶ و ۱۴۵) استفاده شده است.

۱.۳.۲ بارزترین فرایندهای آوایی *اسرارالتوحید*

۱. تبدیل مصوت‌ها: آ/آ و برعکس، آمد/آمه (همان: ۱۳۹)، آبله/آبله (همان: ۲۲۹)، آره/آره (همان: ۲۲۵)، آستین/آستی (همان: ۲۷۳) و

۲. **تبدیل صامت‌ها:** ج/چ این تبدیل کاملاً عامیانه بوده و الان هم در زبان روزمره پرکاربرد است، اما در آن زمان فقط در این کتاب استعمال شده است؛ مثل هجده/هیجده (همان: ۱۴۷).

د/ل: دوخ/لوخ (همان: ۱۶۵)، د/ک: نمک زین/نمد زین (همان: ۱۵۸)، د/در: دوزخ/دروغ (همان: ۲۰۸، ۲۷۸)، و ق/ک: قپان/کیان (همان: ۱۵۷).

۳. **قلب:** تیرز/تیریز (همان: ۱۱۹)، پهنا/پنها (همان: ۱۱۹).

۲.۳.۲ مفردات و ترکیبات خاص

آره/اره (همان: ۲۵۵)، آموختگار/عادت کرده (همان: ۲۷۱)، ازرخ/نوعی کچ (همان: ۹)، اسپریس/میدان (همان: ۱۱۰)، اوره/اره (همان: ۳۲)، بُج/درون دهان (همان: ۸۳) و ...

۳.۳.۲ استفاده از پیشوندها در ساخت ترکیبات فعلی با بسامد بالا

پیشوند: باز (نان از تنورگرفتن، بریدن شاخه از درخت، کوتاه کردن موی و ناخن و ...) (همان: ۱۲۶، ۲۲۸، و ۱۴۹)، و فرو (گستردن سجاده یا غاشیه، ریختن و پاشیدن، دست دراز کردن، تراشیدن مو) (همان: ۱۳۴، ۱۴۸، ۲۳۵).

۴.۳.۲ استعمال «آن» در معنی جمع

– «و بیش تر از علما آنند (آناند) که بدانچ می دانند و می گویند کار نمی کنند» (همان: ۳۶۵).

۵.۳.۲ آوردن دو «را» با بعضی افعال که از نوادر استعمالات این کتاب است

– «ایشان را مرا اجابت نایست کرد» (همان: ۷۹، ۱۴۸، ۲۱۰، ۲۵۴، ۲۹۹، ۳۶۷).

۶.۳.۲ در لهجهٔ بسطام «بو» به جای «باشد» به کار می رود و در این کتاب به کرات دیده می شود

– «پرسید که به ولایت شما عروس بو؟» (همان: ۱۴۳).

۷.۳.۲ حرف اضافهٔ «به» در معنی «از»

– به در بیرون شدن (همان: ۱۰۸، ۱۱۱، و ۱۱۶) و به در خانه درشدن (همان: ۱۱۵).

درمجموع می توان گفت تأثیر لهجهٔ محلی در اسرارالتوحید و کنوزالحکمه از دیگر آثار صوفیه بیش تر است.

۴.۲ مرصادالعباد

این کتاب یکی از شاه کارهای جاویدان نجم الدین رازی، معروف به دایه (۵۷۳–۶۵۴ق)، و

یکی از نفایس متون منشور و آثار عرفانی فارسی است. نشر این کتاب بی‌شبهه از دلاویزترین نمونه‌های نثر شاعرانه (در قسمت‌هایی از کتاب) در زبان فارسی به‌شمار می‌آید (رازی، ۱۳۸۴: ۵۳-۵۴).

شیوه نگارش نجم‌الدین رازی در سراسر کتاب یک‌دست نیست. در مواردی به‌دلیل بهره‌مندی نویسنده از ذوق شعری، نثرش رنگ شعر می‌یابد و اغلب ظرایف شعری را به‌خدمت می‌گیرد، چنان‌که قسمت اعظم فصول چهارم و پنجم از باب دوم، «در بدایت خلقت و در بدو تعلق روح به قالب» این‌گونه است؛ مثال: «ای آدم از بهشت بیرون رو، ... ای تاج، از سر آدم برخیز ... و ای حوران بهشت آدم را بر دف دورویه بزیند ... این چیست؟ سنگ ملامت بر شیشه سلامت می‌زنیم، روغن خودپرستی آدم بر زمین مذلت عبودیت می‌ریزیم، تیغ همت او را بر سنگ امتحان می‌زنیم ... دیگر باره گلیم درد در برانداخت ...» (همان: ۹۳). «آدم آن دم بنگذاشت، و باز علم عجز برافراشت و ...» (همان: ۹۵). جملاتی از این دست که آکنده از تشبیه، کنایه، تشخیص و دیگر صور خیال است؛ جز شایسته نام نثر شاعرانه یا شعر عالی منشور نیست.

در *مرصادالعباد* برای هر نوع مطلبی از شیوه خاصی استفاده می‌شود. بهار این خصیصه را عیبی بر نثر نجم‌الدین رازی می‌داند و آن را می‌نکوهد (بهار، ۱۳۸۶: ۳/ ۲۱). ولی از تأمل در سراسر کتاب درمی‌یابیم که هنر بزرگ مؤلف همین است که توانسته به‌خوبی به اقتضای موضوع و حال مخاطب سخن بگوید.

۱.۴.۲ تازگی‌های سخن نجم‌الدین رازی

مؤلف با تغییر شیوه جمله‌بندی می‌کوشد آن را به سیاق طبیعی زبان فارسی نزدیک‌تر و برای پادشاهی که با زبان فارسی بیگانه است، قابل درک و دل‌پسند کند.

- «در روح پاک محمدی آنچ در نور احدیت نبود از کجا آمده؟» (رازی، ۱۳۸۴: ۴۳).
- «هرگز این طلسم تمام گشاده نشود» (همان: ۱۶، ۴۴، ۶۷، ۱۶۲، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۵، ۱۸۸، ۱۹۱، ۲۰۰ و ۴۵۴).

۲.۴.۲ تصغیر کلمات

نجم‌الدین رازی از این قاعده به‌گونه‌ای لطیف و شیرین بهره برده است. بیشترک (همان: ۲۷۶)، دلک (همان: ۲۴۱ و ۲۵۶)، روزکی (همان: ۷۱)، و درویشک (همان: ۴۵۶).

یکی دیگر از شاخصه‌های بارز نثر نجم‌الدین رازی این است که در برخی موارد، افعال اراده، تمکین، قدرت، و لزوم مثل خواستن، شایستن، توانستن، و باستن را به صورت مرخم، به شیوه امروزی آورده است.

«تا از سر اطفال و عورات نباید رفت (رفتن) و از صحبت دوستان و عزیزان مفارقت نباید کرد (کردن) و به ترک مأوی و مسکن نباید گفت (گفتن)» (همان: ۱۸ و ۲۳).

۳.۴.۲ مؤنث آوردن صفات به پیروی از زبان عربی

در مورد تأنیث صفات قاعده کلی رعایت نشده است؛ گاه صفات را در مورد موصوف جمع مذکر آورده، چون عوالم مختلف (همان: ۵۳، ۶۷، ...) و گاه برعکس، مطابق قاعده عربی صفات را مؤنث می‌آورد: عناصر مفرد (همان: ۵۸، ۱۱۳، ...). ظاهراً شیوه نجم‌الدین این است که صفات را، که در عصر او به صورت ترکیب با موصوف معروف بوده، به همان صورت مؤنث آورده و در آنچه خود ترکیب کرده، صفت را مطابق روح زبان فارسی مذکر آورده است (همان: ۸۸).

۴.۴.۲ ترکیبات و واژگان خاص

– بیخردگی / نکته باریک و دقیق (همان: ۹۶)، اخکوک / زردآلوی نارسیده (همان: ۱۱۶)، سلامت‌دلی / ساده‌دلی (همان: ۱۵۰)، دندان بازکردن / لب بازکردن (همان: ۱۵۶)، بیش‌نهاد / افزون‌پنداشتن، زیاده‌طلبی (همان: ۱۸۰) (این واژه در هیچ‌جای متون فارسی دیده نشده)، انوئت / سیرت زنانه داشتن (همان: ۱۸) خنوئت / صورت مردان و سیرت زنانه داشتن (همان: ۱۸۰)، (در کتب لغت بدین شکل واژه‌ای ضبط نشده)، دانستن / توانستن (همان: ۲۲۰) و ...

۵.۴.۲ استفاده از سوم شخص مفرد ماضی به جای اول شخص مفرد

واجب شناخت / واجب شناختم (همان: ۲۲)، مبارک رسید / مبارک رسیدم (همان)، دولتی شگرف شمرد / دولتی شگرف شمردم (همان: ۲۳)، فالی خوب گرفت / فالی خوب گرفتم (همان). این کاربرد می‌تواند نشان‌دهنده تواضع ادبی نویسنده باشد که امروزه به آن استفاده از گونه ادبی زبان می‌گویند.

۵.۲ مصباح‌الهدایه

مصباح‌الهدایه مهم‌ترین اثر شیخ عزالدین محمود کاشانی (د ۷۳۵ق) است. این کتاب

بی‌شک یکی از آثار گرانبهای نثر فارسی و ذخایر ادبی و غنایم ملی ما متعلق به قرن هشتم هجری است که در موضوع تصوف و اخلاق در میان آثار نثر فارسی قرن هفتم به بعد ممتاز و منحصر به فرد است (کاشانی، ۱۳۶۷: ۳۲).

نثر این کتاب غالباً ساده، روان، و یک‌دست است، اما چند ویژگی خاص سبک آن را از دیگر آثار متصوفه متمایز می‌سازد که عبارت‌اند از:

۱. نویسنده در تعریف اصطلاحات غالباً ارکان جمله را جابه‌جا می‌کند و فعل را بر برخی از ارکان جمله مقدم می‌آورد، مانند: «معنی اعتقاد انعقاد صورت علمی است یا ظنی در دل به وجود مغیبات و ...» (همان: ۱۴)، اما توحید ایمانی آن است که بنده به تفرّد وصف الهیت و توحید معبودیت حق - سبحانه - بر مقتضای اشارت آیات و اخبار تصدیق کند به دل و اقرار دهد به زبان» (همان: ۱۹).

از تعاریف گذشته، میزان جابه‌جایی در این کتاب اندک است و در جمله‌سازی زبانی بسیار روان و نزدیک به زبان امروز دارد.

۲. درصد واژگان عربی و اصطلاحات عرفانی در آن بسیار است. استناد به ابیات عربی در این کتاب در مقایسه با دیگر آثار صوفیه بسامد بالاتری دارد. می‌توان خصیصه بارز این کتاب را عربی‌مآبی و گرایش به زبان عربی دانست، تاجایی که به‌نظر می‌رسد نویسنده هیچ‌یک از آثار منظوم عارفانه و عاشقانه زبان فارسی را نخوانده که به هیچ بیتی استناد نکرده است.

۳. در این اثر نشانه‌های کهنگی صرفی زبان را، که در متون فارسی تا قرن ششم رایج بوده است، به‌ندرت می‌توان یافت.

۴. از انواع حذف به قراین لفظی و معنوی نمونه‌های فراوانی در آن دیده می‌شود. حذف به قرینه لفظی: «منشأ این توحید، نور مشاهده است و منشأ توحید علمی نور مراقبه» (همان: ۲۱).

حذف به قرینه معنوی: «هر اسمی دلیل صفتی و هر صفتی سبیل معرفتی و هر معرفتی معرف ربوبیتی و هر ربوبیتی مطالب عبودیتی» (همان: ۲۳).

۵. استفاده از وجه وصفی با بسامد بالا که نشان‌دهنده گرایش زبان نویسنده به زبان امروز است: «مشیت الهی نود و نه اسم و هزار و یک، به‌حسب استعداد فهم و طاقت بشری از پرده غیب به صحرای ظهور آورده، و جمال صفات را در آن مظاهر بر دیده مشتاقان لقای بقا و بقای لقای خود جلوه کرده، تا هر لحظه بدان تجلی ایشان را تسلی می‌دهد»

(همان: ۲۳-۲۴). گرایش به زیبایی‌های ادبی در وجود اکثر صوفیه مشهود است؛ زیرا آنان می‌خواهند با برانگیختن احساس مخاطب تأثیر بیش‌تری در اندیشه او داشته باشند.

۳. مقایسه کاربرد محور زبانی در آثار صوفیه

زبان از محورهای اصلی در مباحث سبک‌شناسی و «لمس‌ترین پایگاه عرفان است» (فولادی، ۱۳۸۷: ۱۹۴). پرداختن به تحلیل سبکی یک اثر بدون توجه به محور زبانی آن کاری ابر و ناتمام خواهد بود، لذا در این جا با توجه به حوزه‌های صرفی و نحوی زبان به مقایسه و تحلیل سبک نثر صوفیانه می‌پردازیم.

۱.۳ محور صرفی

۱.۱.۳ کاربرد «آن» به صورت مضاف به همراه «از» از ادات مالکیت و تعلق در معنی اختصاص

در بسیاری از متون، اعم از نظم و نثر، از جمله نثرهای متصوفه‌ای که تا اواخر قرن ششم نوشته شده‌اند، مشاهده می‌شود:

کنوز: «و هژده‌هزار عالم از آن من است و اگر در جان آسمان و زمین است، از آن من است» (جام نامقی، ۱۳۸۷: ۵۴).

کشف: «که چون داشت وی با بنده باشد، تجرید وی چون از آن یوسف بود — علیه‌السلام» (هجویری، ۱۳۸۶: ۵۳۵).

سرار: «شیخ ما گفت محمود را — رحمه‌الله — کسی از آن او به خواب دید» (محمد بن منور، ۱۳۶۶: ۲۵۵).

نکته: این نمونه از اختصاصات سبکی دوره تکوین است و تا اواخر نیمه اول قرن ششم مشاهده شده است؛ به همین سبب در مرصاد‌العباد و مصباح‌الهدایه مشاهده نشد.

۲.۱.۳ کاربرد حرف اضافه «با» به معنی و به جای «به»

در نظم و نثر کهن کاربرد «با» به معنی «به» تا قرن هشتم کم‌وبیش رواج داشته است؛ چنان‌که حافظ می‌گوید: «در نمازم خم ابروی تو با یاد آمد» (حافظ، ۱۳۸۳: ۲۳۳)، اما باید گفت این کاربرد از قرن هفتم به بعد چنان کاهش یافته است که فقط به صورت نوعی عدول از هنجار از آن استفاده می‌شده است، در حالی که در آثار صوفیه هم چنان بسامد بالایی دارد و نوعی پیروی از هنجار محسوب می‌شود.

کنوز: «تا بوک روزی با وطن خویش رسد» (جام نامقی، ۱۳۸۷: ۱۰۳).
 /سرار: «روزی به جزوی از آن خواجه امام مظفر حمدان فرو می‌نگریستیم. ما را گفتند:
 با سر جزو می‌شوی؟» (محمد بن منور، ۱۳۶۶: ۴۴).
 مرصاد: «تا بوک از ایام انشش با یاد آید» (رازی، ۱۳۸۴: ۱۰۳).
 مصباح: «از سکر حال فنا با صحو آمده» (کاشانی، ۱۳۶۷: ۴۲۷).

۳.۱.۳ کاربرد «را» در معنای «به»

در متون ادبی ما تا قرن ششم، «را» به معنای «به» به وفور به کار رفته و صوفیه نیز از آن در حکم یکی از اصول رایج و مسلم زبانی استفاده می‌کرده‌اند. تنها نکته قابل توجه این است که این کاربرد در آثار صوفیانه قرن هشتم چون مصباح/الهدایه، برخلاف آثار سایر طبقات، نیز به وفور دیده می‌شود.

کنوز: «ترسایان و جهودان گفتند او را آنچه گفتند» (جام نامقی، ۱۳۸۷: ۱۳۹).
 کشف: «هارون مرا اشارت کرد» (هجویری، ۱۳۸۶: ۱۵۰).
 /سرار: «یک روز حسن مؤدب را گفت» (محمد بن منور، ۱۳۶۶: ۲۳۰)، «قاضی را خبر دادند» (همان: ۲۲۹).
 مرصاد: «و این پنج حس آدمی را داده‌اند و او را از عالم‌های دیگر به واسطه آلات دیگر که بهایم ندارند، برخوردار نهادند» (رازی، ۱۳۸۴: ۱۶۵).
 مصباح: «بیرون نباید الا وقتی که ابوحفص او را اجازت دهد و به خود خواند» (کاشانی، ۱۳۶۷: ۲۲۰).

۴.۱.۳ کاربرد «را» در معنای «برای»

ممکن است یک واژه در دوره گسترده‌ای از تاریخ در متون نظم و نثر به کار رود، اما علاوه بر استفاده از واژه، بافت کلام نیز گویای ارتزاق صوفیه از یک آبخشور و هم‌زبانی آن‌هاست، و الا کاربرد «را» در معنای «برای» به صوفیه اختصاص ندارد. در این مورد آنچه تشخیص بیش‌تری دارد استعمال «را» و کلمه قبل آن در حکم مفعول^۱ له عربی است، آن‌چنان‌که در نمونه مرصاد/العباد دیده می‌شود.

کنوز: «و آنچه امروز ما را روی نمود، شما را بازگویم» (جام نامقی، ۱۳۸۷: ۲۱)، «و این هر سه دشمن‌اند خدای را» (همان: ۶۰).

کشف: «تا به خواندن آن مریدان را تنبیه باشد و علما را ترویج و محققان را مذاکرات و عوام را زیادت یقین» (هجویری، ۱۳۸۶: ۳۴۱).

سرار: «پدر او را خانه‌ای بنا کرد» (محمد بن منور، ۱۳۶۶: ۱۷).

مرصاد: «حوا را از پدری بی‌مادر بیافرید اظهار قدرت را» (رازی، ۱۳۸۴: ۱۲۷).

مصباح: «تا بدان واسطه مجال فکرت و عبرت را اتساعی پدید آید» (کاشانی، ۱۳۶۷: ۲۶۶).

۵.۱.۳ کاربرد حرف اضافه مرکب «از بهر ... را» یا «از بهر» به تنهایی

کنوز: «اکنون از بهر دل یاران را بهتر این شرح داده آید» (جام نامقی، ۱۳۸۷: ۲۱).

کشف: «از بهر آن است که به خلق نمایی که من از آن اویم» (هجویری، ۱۳۸۶: ۶۵).

سرار: «گفتم: ای شیخ، از بهر الله مرا فریاد رس» (ابن منور، ۱۳۶۶: ۶۷).

مرصاد: «از بهر آن که آن گندم تا آن روز در دست دهقانان و مزارعان ملایکه بوده بود» (رازی، ۱۳۸۴: ۱۴۹).

مصباح: «از بهر آن که صفاؤه جمله مقامات در صفای حال ایشان مندرج بود» (کاشانی، ۱۳۶۷: ۱۱۱).

چنان که ملاحظه شد کاربرد «از بهر» در برخی از منابع چون کنوز/الحکمه با همراه شدن «را»، که گونه‌ای از کاربرد دو حرف اضافه برای یک متمم است و جنبه تأکیدی دارد، زبان کهن تری را نشان می‌دهد و معلوم می‌شود زبان صوفیه نیز به مرور زمان در حال نو شدن و به‌روزشدن بوده است.

۶.۱.۳ کاربرد پیشوند بر سر افعال

در نثر قدیم فارسی، به‌ویژه نثر دوره سامانی، پیشوندهای قدیمی، که امروز بیش‌تر آن‌ها مستعمل نیستند، کاربرد داشته است. در آثار متصوفه دوره بعد هم تا قرن هشتم این خصیصه به‌وضوح دیده می‌شود.

فرا: از جمله پیشوندهایی است که به زبان دری اختصاص دارد. این پیشوند مفهوم تأکید به فعل می‌بخشد، جهت را مشخص می‌کند، و هم‌چنین به هنگام ترکیب با افعال ساده معنا و مفهوم تازه‌ای به فعل می‌بخشد (بهار، ۱۳۸۶: ۳۳۹).

کنوز: «و هر که از حرام فرا گیرد، بازو عقاب باشد» (جام نامقی، ۱۳۸۷: ۳۳).

کشف: «به کوشکی فرا رسیدیم نیکو. مردی بر آن در نشسته بود و کنیزکی در پیش او نشسته که وی را می‌غنا کرد» (هجویری، ۱۳۸۶: ۵۹۶).

سرار: «و این مشقت‌ها و رنج‌ها به روی تازه و طبع خوش **فرا** ستد و در برابر هر جفایی خدمتی کرد» (محمد بن منور، ۱۳۶۶: ۳۷).

مرصاد: «و مرید از وی اخلاق خوب **فرا** گیرد» (رازی، ۱۳۸۴: ۲۴۶).

مصباح: «آن را به حکم وقت **فرا** می‌گیرد و بدان محفوظ می‌شود» (کاشانی، ۱۳۶۷: ۷۴).
فرو: «فرو» از پیشوندهای قدیمی است، اما همکرد آن تاریخ کاربردش را نشان می‌دهد. مثلاً در افعال «فرو شدن» و «فرو افتادن» رنگ کهنگی زبان دیده می‌شود، ولی در «فرو گذاشتن» خیر؛ زیرا تک‌واژ «فرو» امروزه هم در واژه‌هایی چون «فرو رفتن» و «فرو کردن» کاربرد دارد.

کنوز: «و از این بسیار است اگر به همه **فرو** شوم دراز گردد» (جام نامقی، ۱۳۸۷: ۷۶).

کشف: «چون جمله اندر موافقت **فرو** شدند، من بماندم» (هجویری، ۱۳۸۶: ۲۸۹).

سرار: «من برخاستم گریان و به سرای سلطان **فرو** شدم» (محمد بن منور، ۱۳۶۶: ۳۵۵).

مرصاد: «تا حواس از کار **فرو** افتد از دیدن و شنودن و گفتن و رفتن» (رازی، ۱۳۸۴: ۲۸۳).

مصباح: «نفس خود را در میدان رخصت خلیع العذار **فرو** گذارند» (کاشانی، ۱۳۶۷: ۲۵۹).

۷.۱.۳ استعمال جزء پیشین «ب» در افعال ساده (مثبت و منفی) برای افاده تأکید که از مختصات نثر کهن فارسی است

آوردن «ب» بر سر افعال مثبت جنبه تأکیدی ندارد و برخی آن را «ب» زینت و زائد به حساب آورده‌اند، اما به نظر نگارنده، بیان‌گر لهجه است. چنان‌که هم‌اکنون در سبزواری به جای «فلانی رفت» می‌گویند «فلانی برفت» و هیچ قصد تأکیدی در نظر نیست. اما آوردن «ب» بر سر افعال منفی به نظر می‌رسد مفید تأکید است، زیرا نویسنده به پیروی از هنجار زمان می‌توانست «ب» را حذف کند و ابهامی ایجاد نشود.

آوردن «ب» بر سر فعل منفی، زبان کهن‌تری را نشان می‌دهد. در مقایسه‌ای اجمالی به این نتیجه می‌رسیم که در میان آثار مورد بحث، *کنوزالحکمه* به نثر کهن‌تر از زمان خود پای‌بند است. عوامل طبیعی، شرایط اقلیمی، و تربیت خانوادگی نویسنده، سیر و سفرها و زمینه‌های مطالعاتی او می‌تواند در این امر تأثیرگذار باشد.

کنوز: «حقیقت آن بود که هرچه خواهد که بود بباشد» (جام نامقی، ۱۳۸۷: ۱۶۹).

کنوز: «و اگر چیزی روزی ما کرده است، هیچ‌کس از ما بتواند برد» (همان، ۲۸).

کشف: «و مشایخ این قصه مریدان را حیل و زینت بر مرقعات بفرمودند» (هجویری، ۱۳۸۶: ۶۵).

کشف: به صورت منفی مشاهده نشد.

سرار: «و در آن وقت که سلطان شهید سنجر - نورالله قبره - به سمرقند شد و کفار خطای او را بشکستند و آن حادثه بدان عظیمی بیفتاد» (محمد بن منور، ۱۳۶۶: ۳۷۸).

سرار: به صورت منفی مشاهده نشد.

مرصاد: «او را به تهمت دزدی بگرفتند» (رازی، ۱۳۸۴: ۸۶).

مرصاد: «ایشان را برین شجره در این شکوفه بنگذاشتند» (همان: ۱۱۸).

مصباح: «در آخرت جهتی و وضعی و کیفیتی و هوایی و شعاعی و احاطت نور بصر به مبصر بیايد، هم چنان که در دنیا مبصرات دنیوی را مشاهده کرده اند» (کاشانی، ۱۳۶۷: ۳۹).

مصباح: «نظر از حسن محبوب پنگرداند» (همان: ۴۰۷).

۸.۱.۳ فعل‌های شرطی به همراه یای شرطی بعد از ادوات شرط

این کاربرد نیز یکی از قواعد رایج در سبک خراسانی است، در حالی که صوفیان مورد مطالعه ما حتی در قرون هفتم و هشتم از آن پیروی کرده‌اند.

کنوز: «اگر نور عقل بودی، هر کجا که عقل بودی بایستی آن عز بودی» (جام نامقی، ۱۳۸۷: ۵۰).

کشف: «اگر علم به فعل و کسب وی نبودی، وی را بدان هیچ ثواب نبودی» (هجویری، ۱۳۸۶: ۱۸).

سرار: «اگر این بیش از این شنیدی، با تو نیز صحبت نداشتمی» (محمد بن منور، ۱۳۶۶: ۲۵۰).

مرصاد: «اگر آتش نبودی، فرق نبودی میان عود و چوب‌های دیگر» (رازی، ۱۳۸۴: ۳۳۷).

مصباح: «اگر دانستمی که مرا دو رکعت نماز فاضل‌تر، هرگز به صحبت نیامدی» (کاشانی، ۱۳۶۷: ۲۳۳).

۹.۱.۳ الحاق یای مجهول به افعال به جای می و همی برای افاده معنی استمرار (فعل استمراری

ناقص در غیر مورد شرط و تمنی)

این کاربرد در گلستان سعدی نیز به وفور دیده می‌شود. گمان می‌رود سعدی به عمد با

هنجارگریزی می‌خواهد سبک شخصی ایجاد کند، لیکن در این آثار که نویسندگانشان مدعی هنرمندی در نویسندگی نیستند و قصد ایجاد سبک شخصی ندارند، این کاربرد برایشان پیروی از هنجار محسوب می‌شود.

کنوز: «من طریق اولیا را و اسرار حالت ایشان را چنان کشف کنمی و آن را شرح دهمی که همه خواهندی که خاک بودندی، تا ایشان بر آن برفتندی!» (جام نامقی، ۱۳۸۷: ۶۲).
کشف: «مرا گاهی برداشتندی و از خانه این خواجه به خانه آن دهقان بردندی و من به باطن بر ایشان سند (نفرین) خواندمی و به‌ظاهر مسامحتی کردمی» (هجوی، ۱۳۸۶: ۵۰۶).
اسرار: «به هر دعوت که شیخ را بردندی، او از جهت موافقت شیخ، حاضر آمدی و به سماع بنشستی» (محمد بن منور، ۱۳۶۶: ۲۲۶).
مرصاد: «ملک صلاح‌الدین را عادت چنان بودی که چون شهری بگرفتی، در آن‌جا بنای خیر کردی» (رازی، ۱۳۸۴: ۴۶۰).
مصباح: «هرکه با ابراهیم طلب مصاحبت کردی در مقدمه آن سه شرط الزام نمودی» (کاشانی، ۱۳۶۷: ۲۴۱).

۱۰.۱.۳ کاربرد حرف اضافه «باز» بر سر یکی از ضمایر اشاره یا صفات اشاره

خطیب‌رهبر «باز» به معنی «به» و «با» را جزو حروف اضافه ساده آورده است (خطیب‌رهبر، ۱۳۷۲: ۱۹۶). خانلری نیز بر این نظر است: «گاهی کلمه باز به‌جای بای (معیت) می‌آید و این نادر است» (خانلری، ۱۳۷۴: ۳/۳۳۴). اما به‌نظر شفیع کدکنی، اصل این حرف اضافه «با» است که در زمان قرارگرفتن قبل از ضمیر اشاره یا صفت اشاره به‌دلیل التقای مصوت‌ها، صامت میانجی «ز» بین آن‌ها حائل شده است که ایشان آن را «ز» و قایه نامیده‌اند (محمد بن منور، ۱۳۸۹: دویست و سه). این مورد تا قرن ششم کاربرد دارد، لذا در مرصاد و مصباح به‌کار نرفته، اما در کنوز، رساله و به‌خصوص اسرار به‌طور گسترده کاربرد دارد. نکته قابل تأمل این است که چرا در کشف/المحجوب نیز به‌کار نرفته است؟
کنوز: «و بازان که شکر نیاری کفر آری؟!» (جام نامقی، ۱۳۸۷: ۳۷).
اسرار: «و نیز با زین همه در زبان من فحشی بودی» (محمد بن منور، ۱۳۶۶: ۲۳۰).

۲.۳ محور نحوی

در محور نحوی زبان به مباحثی چون کوتاهی جملات، تکرار کلمات، حذف، و جابه‌جایی

ارکان جمله پرداخته شده است. این امر نشان می‌دهد صوفیه نیز برای جلب توجه مخاطب از روش‌های بلاغی بهره می‌برده و به ارزش و جایگاه آن وقوف داشته‌اند.

۱.۲.۳ استفاده از جملات کوتاه (ایجاز قصر)

از دیگر وجوه اشتراک متون عرفانی ایجاز است. در آثار مورد مطالعه جملات موجز، کوتاه، و ساده بیان می‌شود و در بعضی مواقع در چند جمله کوتاه پیایی حذف به قرینه لفظی صورت می‌گیرد و یا این که فعلی تکرار می‌شود. در متون عرفانی قبل از قرن هفتم، تقریباً این شیوه معمول است؛ اما از قرن هفتم به بعد، متون عرفانی نیز تحت تأثیر تغییرات بزرگی که در نثر فارسی پدید آمده‌اند قرار می‌گیرند و نویسندگان آن‌ها روی به اطناب می‌آورند. الکساندر و سه لوفسکی بر این نظر بود که «یک اسلوب قانع‌کننده و رضایت‌بخش، دقیقاً اسلوبی است که بیش‌ترین اندیشه را با کم‌ترین واژگان ارائه می‌دهد» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۶: ۲۴).

از طرف دیگر، «یکی از مقدمات پیدایش نثر فنی روی آوردن نثرنویسان به‌ویژه صوفیان به سجع بود و متصوفه بنابر دلایلی، به زیبایی نثر خود اهمیت فراوان می‌داده‌اند و ظاهراً به همین دلیل مظاهر جمال در نثر آنان ظهور و استمرار بیش‌تری دارد» (غلامرضایی، ۱۳۸۸: ۳۸۱). بی‌تردید سجع در ظهور عناصر تکرار و ایجاز نقش بسزایی دارد، اما در مجموع این تغییرات سبکی در متون عرفانی در مقایسه با سایر حوزه‌های ادبی، مخصوصاً متون تاریخی، چندان تأثیرگذار نبوده است. در ذیل نمونه‌هایی هم از *مرصادالعباد* (قرن ۷) و *مصباح‌الهدایه* (قرن ۸) آمده که نشان می‌دهد این متون هنوز هم به پیروی از متون کهن، در برخی مواقع از جملات کوتاه و روان بهره جسته‌اند.

کنوز: «و هرکجا هستند، و در هر موقع که هستند، اگر نیک‌اند و اگر بدند، و اگر تن‌درست‌اند و اگر بیمار، و اگر در زمین‌اند و اگر در هوایند، و اگر بر روی آب‌اند و اگر در قعر چاه‌اند، همه را روزی من دهم، و به لطف و کرم خود می‌پرورانم، و هیچ منت بر ایشان نهم» (جام نامقی، ۱۳۸۷: ۲۹۳).

کشف: «آن‌گاه از مرو رحلت کرد و به بغداد رفت و مدتی در صحبت مشایخ بیود و به مکه شد و چندگاه آن‌جا نیز مجاور بود و باز به مرو آمد، مردم شهر برو توّل کردند و وی را درس و مجلس نهادند و در آن وقت از مرو نیمی مردم متابع حدیث رفتندی و نیمی طریق رأی داشتندی، هم‌چنان که امروز» (هجویری، ۱۳۸۶: ۱۴۸).

سرار: «چون شیخ ما - قدس الله روحه العزیز - به ولایت نسا رسید، بر کنار شهر دیهی است که آن را اندرمان خوانند. خواست که آنجا منزل کند، پرسید که این دیه را چه گویند؟ گفتند: اندرمان، شیخ ما گفت: اندر نرویم تا اندر نمانیم» (محمد بن منور، ۱۳۶۶: ۳۹).

مرصاد: «اگرچند قند روح پاک محمدی از نی شکر پرتو نور احدیت بود، ولیکن به رحمت حدوث موصوف بود، و این صفت در نور احدیت نبود، و هرچه محدث است مطلقاً آن را ظلمت خلقت حاصل است، و نور مطلقاً صفت خداوندی است که «الله نور السموات و الارض» (رازی، ۱۳۸۴: ۴۳۰).

مصباح: «تا اول باطن مرید قابل تصرف ولایت شیخ نگردد، و او را کامل و مکمل شناسد، به ظاهر منقاد و مستسلم او نشود، و ناصیه اختیار خود در دست تصرف او نهد و اخذ نواصی مریدان صورت این معنی است» (کاشانی، ۱۳۶۷: ۱۴۹).

۲.۲.۳ حذف فعل (ایجاز حذف)

حذف فعل یکی از جلوه‌های بروز ایجاز در کلام و از عناصری است که دوشادوش تکرار و به موازات آن در متون عرفانی به کار رفته است و از خصایص دوره دوم نثر فارسی به شمار می‌رود.

کشف: «یکی از متلبسان علم که کلاه رعونت را عز علم نام کرده است و متابعت هول را سنت رسول (ص) و موافقت شیطان را سیرت امام ...» (هجویری، ۱۳۸۶: ۲۴).

کنوز: «تا کاری که کنی به قول دوست کنی نه به قول دشمن» (جام نامقی، ۱۳۸۷: ۱۸).
سرار: «پس شیخ ما بامداد بر بوعلی فقیه تفسیر خواندی و نماز پیشین علم اصول و نماز دیگر اخبار رسول - صلی الله علیه و سلم» (محمد بن منور، ۱۳۶۶: ۲۴).

مرصاد: «اما اصل همه آن هفت صفت است و هر صفتی از صفات روح به مثابت صفتی از صفات قند است. چنانکه نورانیت به مثابت سفیدی و محبت به مثابت ظلمت و علم به مثابت صفا و حلم به مثابت کدورت و انس به مثابت لطافت و بقا به مثابت کثافت و حیا به مثابت حلاوت» (رازی، ۱۳۸۴: ۴۲).

مصباح: «از سابق به تالی رسیده است و به تدریج در میان خلق منتشر و متفرق گشته و به عداوت و بغض کشیده و به طریق توارث خلف از سلف فرا گرفته و ظلمات آن قرن بعد قرن تراکم پذیرفته تا به حد جدال و خصومت رسیده و به سب و تکفیر انجامیده» (کاشانی، ۱۳۶۷: ۴).

۳.۲.۳ تکرار (اطناب)

یکی از عناصر مهم به کار رفته در نثر عرفانی «تکرار» است که گاه بسیار خوش نشسته و گاه مایه ملال و دل زدگی شده است. متأسفانه در زبان وعظ به سبب این که معانی مکرر است، و به قول شفیعی کدکنی: «میدان ترادف مفردات بسیار باز است» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۶ الف: ۵۴). در بسیاری موارد کلام به تکرار مکررات می گراید. مهم ترین عنصر تکرار، تکرار فعل در جمله های کوتاه است.

«تکرار ممکن است از دو وجه قابل تأمل باشد: ۱. گاه تکرارها در پایان جمله ها و به صورت قرینه است؛ به گونه ای که در حکم ردیف در مصراعهاست ...، ۲. گاه تکرارهایی است که در کلام واعظان و خطیبان مکرراً می توان یافت و آن هم برای رساندن اغراض گوینده مؤثر است که بی شک این گونه تکرارها را باید متأثر از شیوه سخن واعظان دانست» (غلامرضایی، ۱۳۸۸: ۴۰۶). تکرارهای شیخ احمد از آن دسته تکرارهایی است که غالباً باعث ایجاد آهنگ شده و بر زیبایی کلام افزوده است.

کنوز: «دنیا زندان او باشد، گور مرغزار او باشد، روز رستخیز روز بازار او باشد، و حساب گاه جلوه گاه او باشد، و شفاعت دوستان نوبهار او باشد، و بهشت نثار پای او باشد و درجات و انهار آن فدای نظاره دیدار او باشد، و مقصود او رضای او باشد، و دیدار عطای او باشد» (جام نامقی، ۱۳۸۷: ۶۱).

/سرار: «بدان که پدر شیخ ما ابوسعید - قدس الله روحه العزیز - ابوالخیر بوده است ...، و او عطار بوده است ... و پیوسته نشست او با اصحاب صفه و اهل طریقت بوده است» (محمد بن منور، ۱۳۶۶: ۱۶).

مرصاد: «صورت دل را از خلاصه عالم اجسام ساخته و جان دل از خلاصه عالم ارواح ساخته، چنان که هرچه لطافت اجسام مفرد و مرکب بود، بسترنند و از آن غذای نباتات ساختند، و هرچه لطافت نباتات بود بسترنند و غذای حیوانات ساختند و هرچه لطافت حیوانات بود بسترنند و غذای آدمی ساختند و هرچه لطافت غذا بود بسترنند و از آن تن آدمی ساختند» (رازی، ۱۳۸۴: ۱۴۶).

مصباح: «و مادام تا رابطه ترکیب میان روح و قالب باقی بود، اجتماع و تفرقه از لوازم وجود بود، پس عارف محقق پیوسته به روح که محل مشاهده در عین جمع بود» (کاشانی، ۱۳۶۷: ۱۲۸).

۴.۲.۳ جملات معترضه (اطناب)

جمله‌های معترضه در نثر صوفیه کاربرد بیش‌تری از سایر طبقات جامعه دارد. «اعتراض» یکی از انواع اطناب در کلام است و در اغلب آثار ادبی، به‌خصوص آثار صوفیه، از نوع حشو ملیح به‌حساب می‌آید و عموماً در زبان فارسی برای اغراضی چون وصف، مدح، هجو، دعا، و نفرین به‌کار می‌رود، اما در آثار صوفیه مورد نظر غالباً برای دعا و مدح استفاده شده است. کنوز: «در اخلاص ائمه اسلام - ادام الله عزهم - چندان کتب‌ها کرده‌اند که خدای داند از هر نوعی و در هر علمی» (جام نامقی، ۱۳۸۷: ۱۲۶). در این عبارت جمع مکسر عربی «کتب» دوباره با «ها» جمع بسته شده که از ویژگی‌های رایج در سبک خراسانی است. کشف: «و امروز ورا خلقی نیکو مانده است و بزرگوار، خواجه احمد - سلمه الله» (هجویری، ۱۳۸۶: ۲۵۸).

اسرار: «روزی شیخ ما ابوسعید - قدس الله روحه العزیز - گفت: ...» (محمد بن منور، ۱۳۶۶: ۹۳). مرصاد: «مشایخ ما - قدس الله ارواحهم - بر آنند که اگر مدت عمر در تزکیه نفس بر سر برند، نفس تمام مزکی نگردد» (رازی، ۱۳۸۴: ۲۱۲). مصباح: «چنان‌که وقتی رسول الله - صلی الله علیه و آله - عمر خطاب را - رضی الله عنه - از مال غنایم چیزی می‌بخشید، عمر گفت یا رسول الله به کسی ده که از من محتاج‌تر بود» (کاشانی، ۱۳۶۷: ۲۵۰).

۵.۲.۳ جابه‌جایی ارکان جمله

یکی از روش‌هایی که بر بلاغت سخن می‌افزاید و کلام را از حالت یک‌نواختی و دل‌زدگی خارج می‌کند، جابه‌جایی‌هایی است که به اقتضای حال در سخن اعمال می‌شود. رایج‌ترین نوع جابه‌جایی در متون مورد نظر تقدیم فعل بر متمم است.

کنوز: «چنان باشد که غالب گردد بر بنده من دوستی من» (جام نامقی، ۱۳۸۷: ۶۲). کشف: «وی را کرامات مشهور است و فراسات مذکور، و مخصوص بود به فراست و صلابت» (هجویری، ۱۳۸۶: ۹۸). اسرار: «و اگر یکی از دو امام تساهلی فرموده باشد در مذهب ...» (محمد بن منور، ۱۳۶۶: ۲۱).

مرصاد: «و بر بیرون و اندرون او مناسب صفات خداوندی آینه‌ها بر کار می‌نشانند که هریک مظهر صفتی بود از صفات خداوندی» (رازی، ۱۳۸۴: ۷۲).

گفتنی است اگرچه آثار متصوفه وجوه اشتراک بسیار دارند، بی تردید هر اثر ویژگی‌های خاصی دارد که آن را از دیگر آثار مشابه متمایز می‌کند. وجود همین ویژگی‌هاست که در بین اهل ادب از آن به سبک شخصی یاد می‌شود.

۴. نتیجه‌گیری

نثر احمد جام از جمله نثرهای نیمه اول قرن ششم هجری است که، با وجود شدت نفوذ زبان عربی در زبان فارسی، توانسته است شیوایی، روانی، و سادگی خود را حفظ کند و بیش‌تر مختصات نثر کهن فارسی دری را به خدمت بگیرد و مانع زوال آن‌ها شود. صوفیه عموماً با توجه به طبقه و نوع مخاطبان خود، از زبان ساده، که بیش‌تر تا قرن ششم متداول بوده، بهره برده‌اند، لیکن از تأثیر زبان رایج روزگار خود برکنار نمانده‌اند. به‌گونه‌ای که می‌توان گفت هرچه در طی زمان پیش‌تر می‌آییم، در روانی زبان و نفوذ واژگان عربی افزوده و از واژگان و نمودهای کهن زبان فارسی و تأثیر لهجه محلی کاسته می‌شود. نثر احمد جام در کنوزالحکمه با نثر بسیاری از صوفیان قبل و بعد از خود از نظر سبکی قرابت و خویشاوندی دارد. این خویشاوندی تاحدی است که می‌توان گفت صوفیه عموماً به سنن زبانی گذشتگان خود پای‌بند بوده‌اند. وجوه افتراق که سبک او را از سبک دیگر صوفیه جدا می‌کند و اختصاص به خود او دارد، شیوه تنظیم مطالب ابواب کتاب و اطناب‌های منحصر به فرد و برخی اصطلاحات خاص اوست.

منابع

- بهار، محمدتقی (۱۳۸۶). سبک‌شناسی، ج ۱، تهران: امیرکبیر.
- بهمنی مطلق، یدالله و محمد خدادادی (۱۳۹۰). «تحلیل ساختار زبانی نثر عرفانی شیخ احمد جام بر اساس کنوزالحکمه و انس‌التائین»، بهار ادب، س ۴، ش ۳.
- جام نامقی، احمد (۱۳۸۷). کنوزالحکمه، به تصحیح علی فاضل، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- حافظ، شمس‌الدین محمد (۱۳۸۳). دیوان حافظ شیرازی، به کوشش خلیل خطیب‌رهبر، تهران: صفی‌علیشاه.
- حسینی مؤخر، محسن (۱۳۸۳). «بررسی سیر تحول نثر شاعرانه متصوفه تا پایان قرن هفتم»، پایان‌نامه دکتری، دانشگاه تربیت مدرس.
- خانلری، پرویز (۱۳۷۴). دستور تاریخی زبان فارسی، ج ۳، تهران: نشر سیمرغ.
- خانلری، پرویز (۱۳۸۶). دستور تاریخی زبان فارسی، به کوشش عفت مستشارنیا، تهران: توس.

- خطیب رهبر، خلیل (۱۳۷۲). دستور زبان فارسی: کتاب حروف اضافه و ربط مشتمل بر تعریف و تقسیم و شرح اصطلاحات و معانی و کاربرد حروف، تهران: مهتاب.
- خطیبی، حسین (۱۳۷۵). فن نثر در ادب پارسی، تهران: زوار.
- رازی، نجم‌الدین (۱۳۸۴). مرصاد العباد من المبدأ الی المعاد، به اهتمام محمدامین ریاحی، تهران: علمی و فرهنگی.
- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۶۹). جست‌وجو در تصوف ایران، تهران: امیرکبیر.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۸۶ الف). تازیانه‌های سلوک، تهران: آگاه.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۸۶ ب). موسیقی شعر، تهران: آگاه.
- غلام‌زبایی، محمد (۱۳۸۸). سبک‌شناسی نثرهای صوفیانه، تهران: مرکز چاپ انتشارات دانشگاه شهید بهشتی.
- فاضل، علی (۱۳۷۳). شرح احوال و نقد و تحلیل آثار احمد جام، تهران: توس.
- فولادی، علیرضا (۱۳۸۷). زبان عرفان، قم: فراگفت.
- کاشانی، عزالدین محمود (۱۳۶۷). مصباح‌الهدایه و مفتاح‌الکفایه، تصحیح و مقدمه و تعلیقات جلال‌الدین همایی، تهران: نشر هما.
- محمد بن منور (۱۳۶۶). اسرارالتوحید فی مقامات شیخ ابوسعید ابوالخیر، تصحیح و مقدمه و تعلیقات محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران: آگاه.
- هجویری، ابوالحسن علی بن عثمان (۱۳۸۶). کشف‌المحجوب، تصحیح و مقدمه و تعلیقات محمود عابدی، تهران: سروش.